

بیرونی (۱۰۰۰ بعد از میلاد) به کتابهای مانویان مخصوصاً کتاب شاپورقان آشنائی داشته است (این یگانه کتابی است که مانی بزبان فارسی یعنی پهلوی تألیف نمود ؛ زیرا شش جلد از کتب دیگر او بزبان سریانی بود) . ابوریحان از کتاب شاپورقان چندین جا نقل میکند ، از جمله این کلمات افتتاحیه است (رجوع شود بصفحه ۱۹۰ ترجمه زاخو (۱)) :

« انبیاء و رسل همیشه افکار و اعمال نیکوئی برای بشر آورده‌اند . در یکی از اعصار بودا رسول خدا بود و آن ارمغان را برای هندوستان برد . عصری دیگر زردشت بر ایران بعثت یافت . باز در عهد دیگر عیسی برای مغرب زمین ظهور کرد . سپس نیز وحی نازل گردید و هم اکنون در این دوره اخیر من که مانی و پیامبر خداوند حقیقت هستم بر بابل برسالت و نبوت مبعوتم . »

نقل از یکی از کتابهای مانی

درباره مهاجرت مانویان صاحب کتاب الفهرست چنین گوید :

« نخستین طائفه‌ای که از طوائف مذهبی غیر از سمنیه (۲) داخل بلاد ماوراءالنهر شد مانویان بودند و این امر را سبب آن بود که چون کسری (بهرام) مانی را کشت و بدار آویخت و جدال دینی را در کشور خود حرام نمود هر جا اصحاب مانی را پیدا میکرد بقتل میرساند . مانویان از چنگ او فرار میکردند و از رودخانه بلخ عبور مینمودند و به مملکت خاقان (یاخان) وارد میشدند و نزد او میماندند . بزبان آنها خان (یاخاقان) لقبی بود که بملوک ترک میدادند . بدین طریق مانویان در ماوراءالنهر اقامت گزیدند تا اینکه قدرت ایرانیان از بین رفت و تازیان قوی شدند . آنگاه بآن بلاد (عراق و بابل) باز گشتند و این بازگشت بالخاصه هنگامی بود که سلطنت ایران در روزگار ملوک اموی درهم شکست .

مهاجرت مانویان

خالد بن عبدالله القسری (۱) مانویان را در کنف حمایت خود قرار داد ولی ریاست (این فرقه) در هیچ دیاری جز بابل تحقق نیافت. رئیس فرقه بهر یک از بلاد که بیشتر در آنجا ایمن بود میرفت. آخرین هجرت آنها در ایام المقتدر (۹۳۲ - ۹۰۸ بعد از میلاد) بود. در آن تاریخ از ترس جان بخراسان رفتند و آنانکه ماندند مذهب خود را پنهان میکردند و در این بلاد سرگردان بودند تقریباً پانصد تن از آنها در سمرقند اجتماع نمودند و این امر شهرت یافت. والی خراسان خواست آنها را بکشد ولی پادشاه چین (گمان میکنم مقصود فرمانروای طغز غز یا تغز غز باشد) (۲) پیام فرستاد: مسلمینی که در بلاد من زندگی کنند دو برابر عده کسانی هستند که در بلاد تو باشند و با من مذهبشان یکی است. و نیز سوگند یاد کرد که هر گاه یکی از آنها را فرمانفرمای خراسان بکشد وی نیز جماعت مسلمین مقیم دیار خود را بقتل رساند و مساجد مسلمین را ویران سازد و در سایر بلاد قلمرو خود نیز مسلمین را مورد تعقیب قرار دهد و نابود کند. لذا فرمانفرمای خراسان مانویانرا بحال خود گذاشت و بگرفتن جزیه قناعت نمود. بدین طریق عده پیروان مانوی در ممالک اسلامی تقلیل یافت لکن در دارالسلام (بغداد) در زمان معزالدوله (۹۶۷ - ۹۴۶ بعد از میلاد) سیصد تن از آنانرا میشناختم اما این روزها پنج تن از آنها در پایتخت

(۱) این شخص حامی نیرومند مانویان بود و خالد بن ولید او را در سال ۲۴۳ بعد از میلاد بقتل رساند. رجوع شود بترجمه فلوگل Flügel قسمت مربوط بهمانی صفحات ۳۲۲ - ۳۲۰.

یادداشت مترجم : آقای تقی زاده مینویسند: « کشته شدن خالد بن عبدالله قسری بدست خالد بن ولید اشتباه فوق العاده عجیبی است. ویرا یوسف بن عمر تقی کشت و خالد بن ولید فریب صدسال قبل مرده بود. »

(۲) **یادداشت مترجم :** مؤلف کتاب تغز غز (طغز غز) را بفتح اول و ثانی و رابع (Taghazghaz) ضبط کرده ولی آقای تقی زاده عقیده دارند صحیح آن بضم اول و ثانی و رابع است (Toghozghoz).

نمانده اند و این قوم را اجاری مینامند و در حومه سمرقند و سفدو علی الخصوص در بنکث (۱) اقامت دارند .

مؤلف الفهرست صورت بلندی از کسانی که بظاهر دعوی اسلام داشتند ولی در باطن پیرو مانی بودند ترتیب داده است ، از جمله الجعد بن درهم است که بفرمان هشام خلیفه اموی (۷۴۳ - ۷۴۴

مانویت در اسلام

بعد از میلاد) بقتل رسید ؛ دیگر بشار بن برد شاعر است که در سال ۷۸۴ بعد از میلاد کشته شد ، و نیز تقریباً همه بر امکه باستثناء محمد بن خالد بن برمک ؛ و همچنین خلیفه المأمون (۸۱۳ تا ۸۳۳ بعد از میلاد) ولی صاحب الفهرست این قول را معتبر نمیداند ؛ محمد بن الزیات وزیر المعتصم نیز بسال ۸۴۷ بعد از میلاد اعدام شد ، و غیره .

مانویان به پنج درجه تقسیم میشدند : معلمین یا ابناء حلم و عطوفت ، هشمین یا ابناء علم که خورشید دانش روح و ذهن آنها را روشن ساخته است (۲) ؛ قسین (روحانیان ، قیس همان کشیش است)

وظائف مانویان

یا ابناء عقل ؛ صدیقین یا ابناء غیب ؛ و سماعین یا شمنندگان ، ابناء فطنت (هوشمندان) . این چند چیز بر پیروان مانی فرض بود : بجا آوردن چهار یا هفت نماز و ترک پرستش اصنام ، ترک دروغ ، ترک بخل و طمع ، ترک آدمکشی ، ترک زنا ، ترک دزدی ، ترک آموزش سحر و کلیه فنون خدعه ، ترک تزویر و شک در دین و ترک سستی در کار و زندگی روزانه . با احکام ده گانه ای که ذکر شد این احکام افزوده شده بود ؛ اعتقاد بچهار گوهر عالی بدینقرار : خدا (شهریار بهشت روشنائی یا ملک جنان النور) ، نور خدا ، نیروی خدا و عقل خدا ؛

(۱) یادداشت مترجم : مؤلف کتاب نوکث Nuwikath ضبط کرده

ولی آقای تقی زاده عقیده دارند صحیح آن بنکث (Benkath) میباشد .

(۲) رجوع شود به ترجمه فلوگل Flügel قسمت مانی صفحه ۲۹۴ تا

۲۹۹ . این معنی مسلم نیست .

هفت روز روزه گرفتن در هر ماه؛ و قبول مهر های سه گانه ای که سنت اگستین (۱) و دیگر نویسندگان عیسوی چنین خوانده اند: مهر دهان و مهر دست و مهر سینه (۲) و این سه مهر علامت ترك گفتار بد و كردار بد و اندیشه بد یا پندار بد است و با کلمات هوخت (۳)، هوورشت (۴)، و هومت (۵) (گفتار نیک، كردار نیک و اندیشه نیک یا پندار نیک) در کیش زردشتی تطبیق میکند. جزئیات صوم و صلوة و آنچه هنگام نماز باید گفت در کتاب الفهرست شرح داده شده است. اگر بهمان کتاب رجوع شود ملاحظه خواهیم کرد بعد ازمانی چه انشعاباتی میان پیروان وی درباره تفوق روحی پیدا شد. دو فرقه مهمی که بوجود آمد یکی مهریه و دیگری مقلاصیه بود. از هفت کتاب ماننی چنانکه گفته شد شش کتاب بزبان سریانی و يك کتاب یعنی شاپورقان بزبان پهلوی بود. رسم الخط آن کتابها طرز مخصوصی است که مؤلف آن کتابها اختراع کرد و در الفهرست تصاویر آن دیده میشود

رسم الخطی
که ماننی
اختراع نمود (در نسخه های موجوده این خط بسیار بد شکل و بیقواره و خراب شده است). در عصر جدید چنانکه مشهود است بابیها نیز رسم الخطی مخصوص خود اختراع نمودند که خط بدیع نامیده میشود. مانویان بکتابت اختراعی خود و بهنر خوشنویسی بطور کلی بسیار توجه داشتند، زیرا الجاحظ (در قرن نهم میلادی) از قول ابراهیم السندی میگوید: «چه خوب بود

St. Augustine (۱)

(۲) یادداشت مترجم: Signacula oris, mannum et sinûs

مفهوم عبارت لاتین چنین است: مهری که بر دهان باشد (تا جز به نیکی سخن نگوید)، دوم مهری که بر دو دست باشد (تا جز کار نیکو عمل دیگری سرزنند) و سوم مهری که بر سینه باشد (تا اندیشه ناپاک بر لوح ضمیر راه نیابد).

(۳) Hûkht (۴) Hûwarsht (۵) Hûmat

اگر برای سفیدترین و ظریفترین کاغذها و سیاه رنگ‌ترین مرکب‌ها و برای تعلیم خطاطان کمتر خرج میکردند. »

در ایران شایع است که مانی نقاش زبردستی بوده است. پروفیسور بوان (۱) حدس میزند منشأ این فکر همین توجه زیادی بود که این

صورتگر چیره دست بنخط نشان میداد. در ایران عموماً

عقیده دارند که مانی تکارخانه‌ای بنام ارژنگ یا ارتنگ

**افسانه ارژنگ
مانی**

پرداخته است و آنرا برهانی بر قدرت ما فوق‌الطبیعه و

رسالت آسمانی خویش دانسته است (۲) (چنانکه پیغمبر اسلام نیز قرآن

را آورده است) (۳).

قسمت سوم: انوشیروان و مزدك

این کلام از پیغمبر اسلام روایت شده است که « من در زمان

سلطنت پادشاه عادل متولد شدم » و منظور وی خسرو انوشک روبان

است (که روایتش جاوید است) و هنوز ایرانیان او را

انوشیروان عادل میخوانند و نمونه کاملی از تقوی و

**خصلت و سیرت
انوشیروان**

فضیلت شاهانه میدانند.

(۱) Professor Bevan

(۲) رجوع شود بشاهنامه چاپ ما کان چند سوم صفحات ۱۴۵۴ - ۱۴۵۳

(۳) یادداشت مترجم: کتب و رسالاتی درباره مانی نوشته شده است

که میتواند مورد استفاده خوانندگان واقع شود. از جمله مقاله آقای صفوی در

نوبهار و مقاله آقای طاهرزاده بهزاد در رساله سرآمدان هنر (۱۹۲۳) و خطابه

ملك الشعراء بهار در دانشکده معقول و منقول (۱۳۱۳) و کتاب پروفیسور جکسون

آمریکائی:

Professor A. V. W. Jackson, Researches in Manichaeism, 1932

و رساله آقای تقی زاده. و نیز رجوع شود بکار نامه اردشیر بابکان مشتمل بر متن

پهلوی و لغتنامه و ترجمه فارسی مقایسه شاهنامه و حواشی و تعلیقات باهتمام آقای

(بقیه پاورقی در صفحه ۲۴۶)

بطوریکه قبلاً بحث شد این فتوی را نمیتوان بی قید و شرط پذیرفت زیرا عدل بمفهومی که ما میدانیم سبب این شهرت وی نبود. اقدامات شدیدی که بر ضد زنادقه بعمل آورد موافقت و ستایش موبدان محوس را جلب نمود و تواریخ ملی نیز بدست همین موبدان تنظیم شد. نام یزدگرد از آنجهت لکه دار و معروف به بز هگر شده است که نسبت بسایر ادیان بدیده گذشت وانعماض مینگریست و بموبدان زردشتی اعتنائی نداشت و شهرتی که به بز هکاری پیدا کرد نه از آنرو بوده است که در زندگانی خود شرارت خاصی مرتکب شده باشد. فعالیت زنادقه خیر و صلاح و رفاه کشور را تهدید میکرد و بدین سبب انوشیروان نسبت بآنان روش سخت اتخاذ نمود ولی با این وصف بهیچوجه متعصب نبود و بالعکس نسبت بادیان و مذاهب فلسفی خارجی علاقه بسیار داشت. این صفت نوشیروان نام خلیفه مأمون و اکبر امپراطور هند را بخاطر ما میآورد. خلیفه و اکبر هر دو از مجادلات و تفکرات فلسفی مانند انوشیروان لذت میبردند. نولدکه^(۱) با اینکه حاضر نبود با نظر خوبی بایرانیان بنگرد چون باوصاف اخلاقی نوشیروان میرسد بطور کلی بالحنی بسیار موافق و مساعد باختصار از او سخن میگوید. این است آنچه در پایان مطلب درباره انوشیروان گفته است: « رویهم رفته خسرو (نوشیروان)

(بقیه پاورقی از صفحه ۲۴۵)

محمدجواد مشکور معلم دانشگاه تبریز چاپ تهران ۱۳۲۹ خورشیدی و همچنین مقاله آقای دکتر یار شاطر در افسانه خلقت در آثار مانوی، مجله یقما، مرداد و شهریور ۱۳۳۰.

راجع بزمان مانی در حدود چهل سال اختلاف وجود دارد که از نظر سال شماری بسیار مهم است.

برای توجه باین اختلافات باید به آنچه دانشمندان مذکور نوشته اند و همچنین بحسابی که آقای بهروز در جزوه « تقویم و تاریخ » داده اند و در پاورقی همین کتاب صفحات ۲۳۰ و ۲۳۱ نقل شده است مراجعه شود.

(۱) رجوع شود به Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden تاریخ ساسانیان

تألیف نولدکه، صفحه ۱۵۰، یادداشت شماره ۴ پائین صفحه.

مسئلاً از بزرگترین و بهترین پادشاهان ایران است ولی در ظلم و ستم بی پروا بود و مانند حتی بهترین افراد مردم ایران که عادةً توجهی بحقیقت ندارند او نیز بیش از دیگران بحقیقت عنایتی نداشت .

اقدام او در قلع و قمع و سرکوبی مزدکیان ، جنگهای پیروزمندانه او با رومیان (اهالی بیزانس) ، قوانینی که از روی عقل و خرد وضع کرد ، توجهی که نسبت بدفاع ملی داشت ، رونق و پیشرفتی که در عهد سلطنت او (۵۳۱ تا ۵۷۸ میلادی) نصیب کشور شاهنشاهی ایران شد ، اینهمه سبب شهرت نیکو و نام بلند وی در مشرق زمین گردید تا آنجا که هنوز او را مثل اعلی و کمال مطلوب پادشاهی دانند .

پذیرائی او از حکماء هفت گانه یونان که بعزت تعصب و عدم تحمل ژوستینین (۱) امپراطور از وطن خود تبعید شدند و ماده مخصوصی که بنفع آنها پس از پایان جنگ فاتحانه خود

با اهالی بیزانس در پیمان صلح گنجانند (و بموجب آن ماده آزادی آنها تضمین شد و مقرر گردید پس از بازگشت بمیهن خود هیچکس متعرض افکار

**فلاسفه افلاطونیون
جدید در دربار
انوشیروان**

و عقائد آنها نشود و در باره آنها تحمل روا دارند و مداخله نکنند) ، سرپرستی وی از دانشمندان و تأسیس مدرسه بزرگ طب در جندی شاپور و ترجمه های متعددی که از یونانی و سانسکریت بزبان پهلوی بفرمان وی تهیه شد و نمونه ای از عشق و علاقه او بعلم بود این همه سبب شد که حتی در مغرب زمین نیز معتقد شدند که « یکی از شاگردان افلاطون براوردنگ شهنشاهی ایران تکیه زده است » . (۲)

گمان میکنم اهمیت سفر فلاسفه افلاطونیون جدید بدربار ایران

Justinian (۱)

(۲) رجوع شود بشرح بسیار خوبی که گیون Gibbon در کتاب تاریخ انحطاط و سقوط امپراطوری روم در باره انوشیروان نوشته شده است ، جلد هفتم چاپ ۱۸۱۳ میلادی ، صفحات ۲۹۸ تا ۳۰۷ .

چنانکه ذکر شد بقدر کافی با تأکید لازم تذکر داده نشده است. تازه
تشخیص میدهند تا چه اندازه تصوّفی که

ظهور افکار

بعد در ایران پیدا شد و اصول عقائد صوفیه که
در یکی از فصول بعد کاملاً بحث خواهد شد
مدیون مذهب افلاطونیون جدید است و این

افلاطونیون جدید

در ایران در این عصر

معنی را دوست و شاگرد سابق هن آقای نیکلسون (۱) که از طرف کالج
تری نیتی در کمبریج (۲) پس از ختم تحصیل مأموریت یافت تحقیقات بیشتری
بکند در کتاب منتخبات دیوان شمس تبریزی (چاپ کمبریج ۱۸۹۸
مسیحی) بوجه شایان تحسین تشریح نموده است. چنانچه نظر دارمستتر (۳)
درست باشد زردشت ابا نداشته است مطالبی را از همان منبع بگیرد. سیر
عقائد علمی و افکار فلسفی را از یونان بمشرق که یکی از وقایع بزرگ
تاریخی بشمار میرود بنا بر قول مشهور در اوائل دوره عباسیان مخصوصاً
در زمان خلافت مأمون پسر هارون الرشید (۸۳۳ - ۸۱۳ بعد از میلاد)
روی داد. لکن بغایت محتمل است که در قرن ششم میلادی در عهد
پادشاهی نوشیروان ورود این عقائد بایران آغاز شده باشد (هر چند
بعلت از بین رفتن مقدار زیادی از آثار پهلوی علی الخصوص قسمتهای
غیر مذهبی نمیتوان این موضوع را ثابت نمود). آغاز ورود عقائد
صوفیه و بسیاری از عقائد دیگر در واقع قبل از اسلام و در عهد ساسانیان
بوده است. نوشیروان نسبت بافکار صلح جو یانۀ مسیحیان بدیده استخفاف
و تحقیر مینگریست و از عصیان پسرش انوشه زاد (که بکیش مادر عیسوی
خود گروید) آزرده بود (رجوع شود بصفحه ۲۰۲) ولی این مسأله
مانع آن نبود که مزایائی برای فرقه مخصوصی از مسیحیان (۴)

Trinity Col'ege, Cambridge (۲) Mr. R. A. Nicholson (۱)

Darmesteter (۳)

(۴) رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولد که، صفحه ۱۶۲.

Nöldeke, Gesch. d. Sasaniden.

پایین صفحه :

(بقیه پاورقی در صفحه ۲۴۹)

قائل شود ، مقصود فرقه ایست که معتقد بودند حضرت مسیح دارای طبیعت واحدی بوده که همان طبیعت الهی است و در طبیعت متحد و متمایز نداشته است . و همچنین این مسأله مانع آن نبود که انوشیروان شرائطی چند بنفع کاتولیک‌ها در عهد نامه های خود بپذیرد (۱) . حتی یواگریوس (۲) و سبئوس (۳) تأکید و تصریح کرده‌اند که انوشیروان پیش از مرگ خود محرمانه غسل تعمید یافته بود و اگرچه این بیان مسلماً کذب است نشان میدهد که عموماً او را نسبت بمسیحیان مساعد و موافق میدانسته‌اند . نولدکه میگوید بیاس محبت هائی که انوشیروان در باره مسیحیان ابراز داشت يك قرن بعد مسیحیان بطرز مؤثری حقیقت‌سناسی خود را ثابت نمودند زیرا اجازه ندادند جسد یزدگرد سوم خلف نگونبخت آخرین پادشاه خاندان ساسانی زمین بماند و بخاک سپرده نشود . لکن باید گفت که گذشت انوشیروان نسبت بمذاهب همیشه فرع بر ملاحظات مربوط بامنیت کشور و نظام زندگی اجتماعی بود و این هر دو مورد تهدید مرام اشتراکی مزدک قرار گرفته بود . در این مقوله اکنون سخن خواهیم گفت .

مدار کی که در باره این مرد عجیب بما رسیده از طرف نولدکه (۴)

(بقیه پاورقی از صفحه ۲۴۸)

یادداشت هفتم : این فرقه یکک طبیعتی یا «مونوفیزیستی»

(Monophysites) در قرن پنجم مسیحی انتشار یافت و قبطنی‌ها و حبشی‌ها و یعقوبیان سریانی و برخی از ارمنه طرفدار آن بودند .

(۱) رجوع شود به تاریخ انحطاط و سقوط روم تألیف گیبون صفحه ۳۰۵

شماره ۵۲ پائین صفحه :

E. Gibbon, The History of the Decline and Fall of Roman Empire .

Euagrius (۲)

(۳) Sebêos (رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نولدکه صفحه ۱۶۲

پائین صفحه) .

Über Mazdak und die Mazdakiten (۴)

بدقت جمع آوری شده است (۱). رجوع شود بجهت-ارمین مقاله‌ای که
 بعنوان متمم بکتاب شایان تحسین خود در موضوع
مزدك
اشتراکی مسلك
 تاریخ ساسانیان الحاق نموده است و ما مکرر بدان
 اشاره نموده ایم. این مقاله دربارهٔ مزدك و مزدکیان
 است (صفحات ۴۵۵ تا ۴۶۷). باید طبعاً در نظر داشت که این منابع

(۱) رجوع شود بشرحی که بیشتر مورد قبول عامه است و همان دانشمند
 در *Deutsche Rundschau* بتاريخ فوریه ۱۸۷۹ مسیحی در صفحات ۲۸۴ بعد
 نوشته است. قدیمترین و معتبرترین نظرهائی که در بارهٔ مزدك اظهار شده است
 یا اشاراتی که بزدك کرده اند بشرح ذیل است:

(الف) در ترجمهٔ وندیداد بزبان پهلوی فرگرد چهارم و پنجم آیهٔ ۴۹، کلمات
 ذیل که از متن اوستا (دربارهٔ روح پلید) نقل میشود مورد شرح و تفسیر قرار گرفته
 و گفته شده است که اشاره به مزدك پسر «بامداد» میباشد،

«این است مردی که میتواند بر خدا شمشوغ *Ashemaogha*
 (روح پلید یا شیطان یا زندق) خداشناس که چیز نمیخورد

منابع اطلاعات:
۱ - پهلوی

بجاهدت کند» و حال آنکه در بهمن یشت به «مزدك ملعون» اشارات دیگری
 شده است. بهمن یشت یکی از متأخرترین آثار پهلوی است. وست *West* بهمن
 یشت را بصورت فعلی مربوط بحدود قرن دوازدهم میلادی میداند. در زبان پهلوی
 مزدك نامه کتابی بوده است که از جمله آثار متعدد دیگر توسط ابن مقفع عبری ترجمه
 شده است، لکن بدبختانه این ترجمه از بین رفته است. معذک مندرجات آن تا حدی
 در آثار عربی نویسان دیگر مضبوط است.

(ب) در منابع یونانی نیز اشاراتی بمزدك شده است. رجوع شود بآثار
 پروکوپیوس *Procopius* و ثيوفانس *Theophanes* و یوحنا مالاله *John Malalas*

۲ - یونانی

(ج) در سریانی تاریخ حملهٔ ایران بآسیای صغیر
The Chronicle of Joshua the Stylite (چاپ
 و ترجمهٔ رایت *Wright*، بند بیستم) دربارهٔ رفتار بد «کواد» (قباد) پادشاه

۳ - سریانی

ایران و تأسیس مجدد «فرقهٔ نفرت آور مجوسان» بحث
 میکنند «که فرقهٔ زرادشتگان نام دارد و از تعلیمات این
 جماعت آنست که زنان باید مال همه باشند...»

(بقیهٔ پاورقی در صفحهٔ ۲۵۱)

هنکی باظهارات اشخاص است (اعم از زردشتی و مسیحی) که شدیداً با تعلیمات مزدک مخالف بودند و اگر در دفاع او هم مطالبی ضبط شده بود شاید جنبه های موافقی بنفع او می یافتیم یا لا اقل اوضاع و احوال و جهات مخفیه ای پیدا میکردیم که اکنون از آن هیچگونه اطلاعی نداریم . اگر بخواهیم نظیر این مطلب را در ایام اخیر مثال بیاوریم درباره بایها چه خواهیم گفت ؟ آنچه ما در تواریخ رسمی از قبیل قاسخ التواریخ تألیف لسان الملک مورخ دربار و در تاریخ ملحق بروضة الصفا بقلم نویسنده با قریحه رضاقلیخان درباره اصول عقائد و اعمال و افعال آنها نوشته شده است از روی دشمنی و رنگ آمیزی بسیار بوده

(بقیه یاورقی از صفحه ۲۵۰)

(د) این نویسندگان بزبان عربی از احوال مزدک سخن گفته اند : یعقوبی (تقریباً ۲۶۰ هجری چاپ هوتسما Houtsma جلد اول صفحه ۱۸۶) .

الیعقوبی میگوید انوشیروان مزدک و استنادش زراتشت

۴ - عربی

خرگان را بقتل رساند ؛ ابن قتیبه (تاریخ وفات ۲۷۰

- ۲۷۶ هجری ، کتب المعارف چاپ ووستنفلد Wüstenfeld سال ۱۸۵۰ میلادی ،

صفحه ۳۲۸) ؛ دینوری (تاریخ وفات ۲۹۰ - ۲۸۲ هجری ، چاپ Quirgass ،

صفحه ۶۹) ؛ طبری (تاریخ وفات ۳۱۰ هجری) چاپ دوخویه de Goeje ، دوره

اول جلد دوم صفحات ۸۸۶-۸۸۵ - ترجمه نولد که صفحات ۱۴۴ - ۱۴۰ ؛ صفحات

۸۹۳ و ۸۹۴ = نولد که صفحات ۱۵۵-۱۵۴ ؛ حمزه اصفهانی (اوایل قرن چهارم

هجری) ؛ یوتیکبوس Eutychius (تاریخ وفات ۳۲۸ هجری) ؛ مسعودی (تاریخ

وفات ۳۴۶ هجری ، مروج الذهب چاپ باریه دومینار Barbier de Meynard

جلد دوم صفحات ۱۹۶ - ۱۹۵) ؛ ابوریحان بیرونی (تاریخ وفات ۴۴۰ هجری ،

ترجمه زاخو Sachau صفحه ۱۹۲) ؛ شهرستانی (تاریخ وفات ۵۴۸ هجری ، کتاب

الملل والنحل چاپ کورتن Cureton صفحات ۱۹۲ تا ۱۹۴ = ترجمه هاربروگر

Haarbrücker صفحات ۲۹۳ - ۲۹۱) ؛ ابن الاثیر تاریخ وفات ۳۶ هجری ؛

ابوالفدا (تاریخ وفات ۷۳۲ هجری ، چاپ فلاشر Fleischer ، صفحات ۹۱-۸۸) ،

و سایر مورخان .

(ه) در زبان فارسی شایسته است داستانهای شاهنامه نردوسی (چاپ ماکان

جلد سوم صفحات ۱۶۱۶-۱۶۱۱) ، و سیاست نامه نظام الملک (چاپ شفر Schefer

صفحات ۱۸۱ - ۱۶۶) مخصوصاً ذکر شود .

است . اگر بخواهیم تنها باینگونه منابع متکی شویم و یا باقوال اروپائیان ظاهراً بی‌عرضی که اطلاعات خود را از دوائر درباری گرفته‌اند منحصرأ اطمینان کنیم دآوری مادرباره آنها چه خواهد بود ؟ ضمناً این نکته‌شایان توجه است که درباره کیفیت اشتراکی و بی بند و باری و تناقض قوانین بخصوص در موضوع روابط جنسی اتهاماتی زده‌اند . هم در مورد مزدکیها در قرن ششم و هم در مورد بابیها در قرن نوزدهم میلادی این اتهامات بیشتر از طرف مخالفین آنها بوده است . گفته میشود بابیها ابتدا مذهب اشتراکی داشتند . اکنون میدانیم که این امر صرفاً عرضی و اتفاقی بوده ، کما آنکه بر مسیحیان نیز در اوائل امر چنین ماجرائی گذشته است ، و این معنی را بهیچ‌رو نمیتوان از ممیزات و مختصات عقائد آنها دانست . لذا ناگزیر ظن ما بر این است که همین مسأله در مورد مزدک و پیروانش نیز تا حدی صادق باشد .

اما اینکه خود مزدک منشأ عقائدی باشد که بنام او معروف شده است این مسأله محل تردید است ، زیرا زرادشت نامی از اهل خرگان فسا واقع در ایالت فارس در بعض از منابع ذکر شده است و او را مبتکر حقیقی آن اصول و عقائد دانسته‌اند . اطلاعات ما در باره اساس آراء و عقائد مزدک از جنبه نظری خیلی کمتر از نتیجه عملی آنست لکن نولدکه بیان خوبی دارد آنجا که میگوید : « ما به‌الامتیاز مذهب مزدک از مذهب جدید کمونیسیم و سوسیالیسم و چیزی که به شدت وحدت مشخص فرق بین این فرق میباشد جنبه دینی آئین مزدک است (مراد از کمونیسیم و سوسیالیسم تخیلات افراد در عالم رؤیا نیست بلکه واقعیاتی است که بالفعل در احزاب مشهود است) . » بعقیده مزدک همه شرور را باید منتسب به دیوهای رشک و خشم و آژ دانست ، زیرا این دیوها مساوات بشر را که حکم خدا و میل خداست نابود ساخته‌اند و مزدک میگفت هدف او اینست که مساوات را بار دیگر بر قرار کند . زهد

اصول عقائد مزدک

و پرهیزگاری بی نهایت چنانچه قبلاً ملاحظه شد (صفحه ۲۳۸) یکی از اوصاف ممیزه مانویان بود که زردشتیان قویاً بر آن اعتراض داشتند و این صفات در کیش مزدك هم بصورت منع خونریزی و گوشتخواری جلوه گر است . در حقیقت مزدك در نظر موبدان زردشتی مثل اعلی یا نمونه کامل « ملحدی است که از خدا نمیرسد و چیزی نمیخورد » .

بجهاست سیاسی کواز (قباد) پادشاه ایران با عقیده جدید موافق بود . بنظر تولد که علت عمده موافقت قباد این بود که میخواست قدرت فوق العاده موبدان و اشراف و اعیان را محدود سازد .

**صعود و سقوط
مزدکیها**

هم آهنگی قباد با آئین مزدك سبب شد که چندی از تخت و تاج بر کنار شود و برادرش جاماسب بجای او بنشیند . در اثر این پیش آمد ناگوار و ملال انگیز شاید تغییرات شایانی در احساسات او نسبت بفرقه جدید روی داد و در سنین آخر سلطنت وی مزدکیها قتل عام شدند و افتخار این سلاخی بموجب افسانه ملی

**قتل عام
مزدکیان
(۹ - ۵۲۸
میلادی)**

نصیب خسرو اول است که بهمان سبب بلقب انوشیروان (انوشك رومان بمعنای صاحب روان جاوید) ملقب گردیده است . طبق روایت مشهور (که بجامعترین وجهی در سیاست نامه نظام الملک چاپ شفر (۱) صفحات

۱۶۶ تا ۱۸۱ متن و ۲۴۵ تا ۲۶۶ ترجمه مندرج است) شاهزاده ایران انوشیروان پس از آنکه مقاصد سوء و افسونگریها و حقه بازیهای مزدك را نزد پدر خود شاه کواز فاش کرد بدروغ نظاهر باطاعت آن زندیق نمود و ویرا بفریفت و روزی را تعیین کرد که با حضور تمام مزدکیان رسماً و علناً بکیش جدید درآید . دعوت نامه ای برای مزدکیان فرستاده شد که در ضیافت بزرگی که شهزاده در یکی از باغهای سلطنتی ترتیب خواهد داد شرکت جویند ، و بمجرد اینکه دسته دسته وارد باغ میشدند

سربازان که در کمین بودند آنها را میگرفتند و میکشند و سرنگون
بخاک میسپردند بنحوی که پایشان از خاک بیرون بود. چون همرا بدین سان
نابود ساختند انوشیروان مزدك را که بطور خصوصی بار داده بود دعوت
نمود که قبل از انعقاد جشن در باغ با وی گردش کند و محصولات باغ را
مشاهده نماید.

چون وارد باغ شدند شهزاده پا های زناده و کشتگان را که از
بیرون خاک نمایان بود بوی نشان داد و گفت: «این است ثمری که عقائد
سوء تو بیار آورده است!»

آنگاه با اشاره دست فرمان داد و مزدك را فوراً دستگیر نمودند
و دست و پای او را بستند و در تل عظیمی از خاک که مخصوص او فراهم
کرده بودند سرنگون زنده بگور نمودند. راوی این قتل عام کسی
است که در همان زمان زندگانی میکرده و بیچشم خود شاهد این واقعه
بوده است.

نام او تیموثیوس (۱) ایرانی و ناقل خبر ثيوفانس (۲) و یوحنا
مالاله (۳) میباشند. ناظر دیگری که حضور داشته و این منظره هولناك
را دیده است یکنفر مطران مسیحی است بزانس (۴) نام

گواهی شهود
که طبیب شاه بوده است. در ایام اخیر نیز بطرز عجیبی
نظیر این واقعه روی داده است بدینمعنی که دکتر پولاک (۵)

پزشك دربار ناصرالدین شاه هنگام اعدام ظالمانه (۶)
قرة العين قهرمان زیبای بایه در سال ۱۸۵۲ مسیحی حاضر و ناظر بود.
شماره مزدکیانی که در این قتل عام (اواخر سال ۵۲۸ یا در

(۱) Timotheus (۲) Theophanes (۳) John Malalas

(۴) Bezanes (۵) Dr. Polak

(۶) یادداشت مترجم: رجوع آشود بمقدمه مترجم.

اوائل ۵۲۹ میلادی) بهلاکت رسیدند هر اندازه زیاد باشد نمیتوان گفت که این فرقه در یک روز بکلی ریشه کن شد، زیرا دلائلی موجود است و بموجب آن دلائل میتوان معتقد شد که پس از رسیدن انوشیروان بسیر سلطنت (۵۳۱ میلادی) از نومزدکیان مورد تعذیب و آزار واقع گردیدند. از آن پس گرچه بظاهر این فرقه از میان رفت ولی احتمال میرود که در نهان هنوز وجود داشت؛ بعض نویسندگان اسلامی گفته‌اند و بعید نیست عقائد مزدکیان نیز مانند عقائد مانویان در اعصار اسلامی بسیر خود ادامه داده و کم و بیش با گردش روزگار بوسیله پاره‌ای مسالک عجیب و بی بند و بار با قوانین و شرایع متناقض باشکال و صور دیگری بار دیگر ظاهر و پدیدار شده باشد. مسالک مزبور در فصول بعد بالضرورة مورد توجه قرار خواهد گرفت. این نظر را بقوت هرچه تمامتر نظام‌الملک وزیر شهیر اظهار داشته و در سیاست‌نامه سعی میکند با طول و تفصیل بسیار ثابت نماید که اسمعیلیه و حشاشین (باحثیشیون) از نسل بلا فصل مزدکیان بودند. نظام‌الملک از این طائفه بشدت نفرت داشت (و در ۱۱ اکتوبر ۱۰۹۲ میلادی بدست آنها کشته شد و این واقعه معلوم کرد که کاملاً محقق بود نفرت داشته باشد) (۱).

قسمت چهارم: انحطاط و سقوط خاندان ساسانی

در دوران طولانی و باشکوه سلطنت انوشیروان (۵۳۱ تا ۵۷۸ بعد از میلاد) شاید هیچ سالی باندازه چهل و دومین سال سلطنت او (که مقارن ۳-۵۷۲ میلادی است) قابل آن نیست که بیاد سپرده شود و هیچ سالی باندازه آن سال مشحون از آثار بسیار مهم نبوده و اهمیت فوق‌العاده آن آثار محل هیچگونه شبهه و تردید نیست؛

(۱) یادداشت مترجم: برای تحقیقات جدیدتری در باره مزدکیان رجوع کنید بر سאלه کریستنسن در یادشاهی قباد و مسلك اشترای کی مزدک چاپ کینهاک، ۱۹۲۵ میلادی.

لذا عرب آن سال را «سال فیل» خوانده است. از طرفی در آن سال یک سلسله طولانی وقایعی رویداد که منتهی به الحاق کشور کهن سال و ثروتمند یمن بایران گردید. تملک و تصرف یمن شوری در سر کشور گشایان ایران آن زمان افکند و هواخواهان کشور گشائی را به ثنا خوانی و ستایش برانگیخت. از طرف دیگر در همان کشور در شهر دوردست مکه (معظمه) شخصی پا بر صه وجود گذاشت که سر نوشت او از گون ساختن دودمان ساسان و کیش زردشت بود. آن شخص رسول خدا محمد بن عبدالله (ص) بود. طبق داستانهائی که نزد مسلمین متقی و پرهیز کار بسیار

پیش بینی های گرامی است در شب تولد وی بر اثر زلزله کاخ شاهنشاه
مربوط بسپاه ایران بلرزه در آمد چهارده کنگره قصر فروریخت و آتش
بختی ساسانیان

مقدس که هزار سال پیوسته افروخته بود خاموش گشت و دریاچه ساوه ناگهان بخشکید و موبد موبدان زردشتی بخواب دید که نواحی غرب ایران میدان تاخت و تاز شترها و اسبهای تازیان آنسوی دجله واقع گردیده است. این علائم خاطر انوشیروان را بسی آشفته و نگران ساخت و حتی پاسخی که فرستاده اش عبدال مسیح آورد تشویش و اضطراب او را فرو نشاند. عبدال مسیح عربی بود عیسوی از قبیله غسان (بتشدیدسین). انوشیروان او را نزد عموی کهن سالش سطح (بتشدید ثانی) که از مغیبات سخن میگفت و در سرحد صحرای سوریه سکونت داشت فرستاد تا از حوادثی که در پیش است خبر آورد. این است لحن جواب سطح که برسم کاهنان عرب به بحر رجز تنظیم شده بود:

«عبدال مسیح بر شتری سوار میشود و شتابان نزد سطح که پایش

لب گور است میرود و فرمان شهر یار ساسانی را ابلاغ میکند زیرا کاخ بلرزه در آمده و آتش خاموش گشته و موبد موبدان در خواب

اظهارات شتران خشمگین و درنده خوی و لاغر میان و سپاهیان اسب
سطح کاهن سوار عرب را دیده است که از دجله بسوی مرزها آمده

و در نواحی سرحدی پراکنده شده‌اند .

«ای عبدال‌مسیح همینکه قرائت (قرآن) تعمیم یابد و صاحب عصا (۱) ظاهر شود و سپاهیان در دره سماوه (۲) بجوش و خروش در آیند و دریاچه ساوه خشک شود و آتش مقدس ایران خاموش گردد دیگر سطح را سوریه بکار نیاید . ولی بشماره کنگره های (۳) کاخ شهریاران و بانوان ایران بر اورنگ فرمانروائی تکیه زنند و دیهیم شاهنشاهی را حفظ کنند ، هرچند ناگزیر آنچه باید بشود میشود و درنگ و چاره‌ای نباشد . »

اینکه گفته‌اند بحکم حس قبل الوقوع یا بحکم آثار و علائم حوادث مزبور پیش بینی و پیشگویی شده است این قصه‌ها را باید خیالات و افکاری دانست که بعد از وقوع وقایع پیش آمده و حقایق تاریخی نیست . میتوان مطمئن بود که تولد پیامبر عرب مانند بسیاری حوادث مهم دیگر با بوق و کرناهی آسمانی بدین سان اعلام نشد و حتی توجه مردم مکه را که در اندیشه «سال فیل» بسیار نگران اوضاع آنسال بودند لمحهای جلب نکرد . در اوائل قرن ششم میلادی وضع سیاسی عرب بدینقرار بود :

در مغرب دولت غسان و در مشرق دولت حیره فرمانروائی داشتند .

دولت غسان کم و بیش سلطه و سیادت بیزانس و دولت حیره سلطه و سیادت ایران را می‌شناخت . قسمت اعظم طوائف عرب در عربستان مرکزی با اطمینان خاطر در صحاری خود زندگی می‌کردند و بقبائل متعددی تقسیم شده

**روابط سیاسی
عرب در قرن
ششم**

(۱) مقصود عمر است که بیشتر در زمان خلافت او (۶۳۴ تا ۶۴۴ میلادی)

ایران را مسخر نمودند .

(۲) سماوه نقطه ایست نزدیک حیره . نبرد مرگبار قادسیه در همان حوالی رویداد .

(۳) اشاره بچهارده کنگره ایست که در خواب از قصر انوشیروان فروریخت .

جانشینان چهارده گانه انوشیروان بدینقرار بودند : ۱ - هر مزد چهارم ؛ ۲ - خسرو

پرویز ؛ ۳ - شیویه ؛ ۴ - اردشیر سوم ؛ ۵ - شهر براز ؛ ۶ - پوراندهخت ؛

۷ - گشنسپ ده ؛ ۸ - آذر مبدخت ؛ ۹ - خسرو پسر مهر گشنسپ ؛ ۱۰ - خرزاد

خسرو ؛ ۱۱ - پیروز پسر گشنسپ ده ؛ ۱۲ - فرخزاد خسرو ؛ ۱۳ - هر مزد پنجم ؛

۱۴ - یزدگرد سوم .

بودند که کم و بیش با هم دشمنی داشتند. این قبائل مانند اعراب بدوی امروز جنگ میکردند و سرود میخواندند و بغارت و چپاول میپرداختند و بکشورهای مجاور کم توجه داشتند. در جنوب دولت ثروتمند و کهن سال یمن بود که تحت فرمانروائی ملوک خود موسوم به تابعه (جمع تبع بضم اول و تشدید ثانی) با ثروت و رفاه و تمدن بیشتری زندگی میگرد. غاصبی بدنام و متکین موسوم به لخیع که ملک یمن را غصب کرده و نوشتار نیز خوانده میشد بدست شاهزاده جوان ذونواس بسر نوشتی که سزاوار بود رسید. از زمان بلقیس ملکه سبا گوئی هر کس در عربستان جنوبی بقتل ملوک اقدام میکرد در انظار شایسته تر از دیگران برای ربودن تاج و تخت بود. از یثرو ذونواس باهلله و شادمانی و ستایش و ثناخوانی بسلطنت بر گزیده شد، و آخرین سلطان خاندان حمیری همان ذونواس است. ذونواس بکیش یهود در آمد و با حرارت و صمیمیت و شور نومریدان بازار و تعذیب مسیحیان نجران مبادرت نمود و هر کدام را

که حاضر نمیشدند بمذهب یهود در آیند با شمشیر میکشت و میسوزاند و در چاله هائی که بهمین قصد کنده بود کباب میکرد و بوسائل دیگر با قساوت و توحش دوچار شکنجه و عذاب مینمود. آیات ذیل از قرآن (کریم) سوره ۸۵ اشاره بدین واقعه است:

**ذونواس
و آزار دادن
عیسویان
نجران**

« والسما ذات البروج والیوم الموعود و شاهد و مشهود . قتل اصحاب الاخدود . النار ذات الوقود . اذ هم علیها قعود و هم علی ما یفعلون بالمؤمنین مشهود و ما تقموا منهم الا ان یؤمنوا

**گودالهای
آتشین
و گودالیان**

بالله العزیز الحمید . »
اینکه طبری گفته است ۲۰,۰۰۰ مسیحی در این

واقعه (۵۲۳ میلادی) بهلاکت رسیدند البته باور کردنی

نیست. شماره حقیقی شهداء احتمالاً خیلی بیش از صدیک این عده نبوده

است ولی یکی از فراریان همینکه خبر وحشت اثر این فاجعه را نزد مسیحیان حبشه برد بنحوی آتش غضب آنها افروخته شد که سلطان حبشه نجاشی یا نگوش سپاهی بیاراست و بد آنسو فرستاد تا انتقام همکیشان خود را از ذونواس بستاند. فرماندهان این سپاه ارباط و ابرهه لشکریان یمن را بکلی درهم شکستند و چون ذونواس دریافت که کار بکلی تمام شده است بر اسب خود بنشست و مهمیز زد و بجانب دریا بتاخت و خود را در آب غوطه ور ساخت و ناپدید گشت والی الابد دار فانی را بدرود گفت. شاعر حمیری ذوجدن در اشعار خود باین واقعه اشارتی دارد که ذیلاً نقل میشود:

فتح یمن بدست
سپاهیان حبشه

هونك ليس برد الدمغ ما فاتنا
ابعد بینون (۱) لا عین و لا اثر
ایضاً گوید:

لا تهلكی أسفاً فی ذکر من ماتا
وبعد سلحین (۲) یبنی الناس ایاتا
دعینی لا أبالك لن تطیقی
لدى عزف القیان اذا تشینا
و شرب الخمر لیس علی عاراً
فان الموت لا ینهاه نام
ولا مترهب فی اسطوان
وغمدان (۳) الذی حدثت منه
بمنهمة و أسفله جروب
مصایح السلیط تلوح فیه
لحاک الله قد انزفت ریقی
واذ نسقی من الخمر الرحیق
اذا لم یشکنی فیه رقیقی
ولو شرب السقاء مع النشوق
یناطح جدره بیض الانوق
بنوه ممسکاً فی رأس نیق
و حر الموحل اللثق الزلیق
اذا یمسی کتو ماض البروق

(۱) بینون (۲) و سلحین دو قصر قدیم است که گویند بدست جن و فرمان حضرت سلیمان برای بلقیس ساخته شد.

(۳) غمدان بنای مشهور دیگری است که ستار معمار ساخت و چون ساختمان پایان رسید صاحب کار معمار را بقتل رساند زیرا میترسید که آن استاد هنرمند بنائی حیرت انگیزتر برای دیگری بسازد.

و نخلته التي غرست اليه يكاد البسر يهرز بالعذوق
 فاصبح بعد جدته رماداً و غير حسنه لهب الحريق
 و أسلم ذونواس مستميتاً و حذر قومه ضنك المضيق (۱)

اریاط حبشی فاتح یمن باندازه‌ای عمر نکرد که از ثمره فتح خود
 بر خوردار گردد زیرا در جنگ تن به تن بدست نایب جاه طلب خود ابرهه
 بقتل رسید و ابرهه نیز در این نبرد زخمی شد و در نتیجه
 این زخم الاشرم لقب یافت که بمعنی «شکافته دماغ»
 است .

**قتل اریاط
 بدست
 ابرهه**

ابرهه خواست در شهر صنعا پایتخت یمن کلیسای
 بزرگ و باشکوهی برپا سازد و بدین وسیله سیل زوار عرب را که زیارت
 معبد مربع مکه میرفتند از مکه منحرف و بسمت
 صنعا متوجه کند . تازیان زمزمه مخالفت آغاز
 کردند و غیب گوئی از قبیله فقیم دزدانه داخل
 کلیسا شد و آنجا را ملوث کرد . ابرهه سخت بر آشفت و قسم یاد کرد
 که معبد مکه را نابود سازد . لذا برای اجرای تهدید خود بایلان جنگی
 و گروه انبوهی از حبشیان حرکت نمود .

**لشکر کشی ابرهه
 برای تسخیر مکه**

هنگامی که ابرهه در مغمس نزدیک شهر مکه اقامت داشت
 عبدالمطلب جد رسول (اکرم) که از اکابر رجال قریش بود بدیدن
 او آمد . قریش قبیله نجیبی است که حفاظت حریم
 خانه خدا را عهده دار بود .

**عبدالمطلب
 و شترانش**

ابرهه را حسن رفتار و طرز تکلم عبدالمطلب پسند
 آمد و توسط ترجمان خود باو امر کرد چیزی بخواهد . عبدالمطلب

(۱) یادداشت مترجم : این اشعار از صفحه ۵۴۷ جزء اول تاریخ الامم
 والملوک تألیف امام ابی جعفر محمد بن جریر الطبری نقل شد : چاپ قاهره سنه ۱۹۳۹
 میلادی = ۱۳۵۷ هجری . براون این اشعار را بنظم انگلیسی در آورده و در
 عبارات و کلمات بضرورت شعری تصرفاتی کرده است و مأخذ را هم ذکر نکرده است .

گفت: « درخواست من از ملك آنست که دو بست شتر مرا که از من گرفته اند مسترد دارند. » ابرهه پاسخ داد: « تو از دو بست شتری که از تو گرفته ام سخن میگوئی و از معبدی که پرستشگاه تو و پدران تست هیچ دم نمیزی و حال آنکه من آمده ام آنجا را ویران سازم! » جواییکه عبدالمطلب در رد بیان ابرهه میدهد مختص خود نژاد عرب است: « انى انارب الابل و ان للبيت ربا سيعنه! » من صاحب شتر ها هستم لکن آنخانه را صاحبی دیگر است که آنرا حفظ کند. ابرهه گفت: « نمیتواند مرا باز دارد! » عبدالمطلب باو پاسخ داد: « انت و ذاك! » چون شتر ها را پس گرفت عبدالمطلب با اصحابش در انتظار واقعه بر فراز کوهی رفتند لکن پیش از خروج از مکه بخانه کعبه رو نهاد و حلقه بزرگ در را در دست گرفت و گفت:

« لاهم ان العبد يمنع رحله فامنع حلالك لا يغلبن
صليبهم و محالهم غدوا محالك. »

روز بعد ابرهه آماده حمله شد و با سپاه خویش بسوی مکه رهسپار گردید. پیشاپیش سپاه فیل بزرگ وی که محمود نام داشت برآه افتاد. همینکه فیل پیشروی کرد عربی نفیل نام جلو آمد. گوش فیل او را گرفت و فریاد بر آورد: « ای محمود زانو بزنی و از همان راهی که آمدی مستقیماً برگرد زیرا تو بارض مقدس خدا پای نهاده ای! » فیل زانو زد و با تمام ضرباتی که باو وارد کردند گامی فرا نهاد. فیل حاضر بود بهر طرف دیگر برود، اما بسوی مکه قدم برنداشت. آنگاه خداوند دسته دسته پرندگان کوچکی بشکل گنجشك موسوم بابابیل بچنگ حبشیه فرستاد. در قرآن هم بابیل ذکر شده است. هریک از پرندگان سه سنگریزه یا گلوله گلی (۱)، یکی را بابیل با نوک و دو دیگر را بچنگ گرفته و همراه داشت. پرندگان

(۱) یادداشت مترجم: در قرآن مجید سجیل ذکر شده است.

سنگریزه‌ها را بر سر حبشیه‌ها فرو ریختند و بهر کدام اصابت میکرد فوراً جان میسپرد و بدین ترتیب آن سپاه بزرگ بکلی درهم شکست و هزیمت نمود. گویند یکی از فراریان بحبشه باز گشت و قصه را باز گفت. از او پرسیدند: «آن پرندگان چگونه بودند؟» با اشاره دست بالای سر خود را نشان داد که هنوز یکی از آنها میپیرید. پرنده در حال سنگریزه را رها کرد و آن فراری نیز جان بجان آفرین سپرد.

این بود وقایعی که سبب شد آن سال را سال فیل بنامند و در قرآن (کریم) در سوره الفیل بدان اشاره شده است: «الم تر کیف فعل ربك باصحاب الفیل . الم يجعل کیدهم فی تضلیل . و ارسل علیهم طیراً ابابیل . تر میهم بحجارة من سجيل فجعلهم کعصف ما کول .»

عقیده‌ای که اکنون دانشمندان اروپائی عموماً دارند این است که داستان فوق مبنای صحیحی دارد که با حقیقت تطبیق میکند، باین معنی که ناگهان مرض آبله بشدت بروز کرد و گروهی **مبنای تاریخی** انبوه از متجاوزین ناپرهیز کار را واقعاً بخالك هلاک نشانند **این داستان** و دیگران بطرز نکبت‌باری نابود شدند. چنانچه عرب قدرت‌خدارا در این واقعه دیده باشد عجیب نباشد، زیرا خانه کعبه تقریباً معجز آسا از شر دشمن محفوظ ماند و از جهت اینکه حیات ملی عرب در آن سال نضج یافت «سال فیل» یکی از اعصار تاریخ بشمار آمد.

لکن یمن هنوز زیر یوغ حبشه مینالید و فرزندان ابرهه اشرم موسوم به یکسوم^(۱) و مسروق بنوبه جانشین پدر شدند و نسبت به حمیری‌ها

(۱) شکل یکی از سکه‌های او را که روپل Ruppel ترسیم نموده است بنا بر قول کوت شمید Gutschmid در يك سمت آن بخط و زبان یونانی این کلمات نوشته شده بود: سلطان یکسوم، و سمت دیگر نام گرسم Gersem که بر او ولایت داشت دیده میشود.

روش شدیدی پیش گرفتند ، بنحوی که سرانجام سیف بن
ذی یزن با **توسل سیف بن** ذی یزن بعنوان سفارت برای جلب کمک یکی از دو
امپراطوری بزرگ که سیادت آن قسمت دنیا را میان
خود تقسیم کرده بودند عازم روم شرقی و ایران گردید . روم شرقی روی
خوش بسفیر نشان نداد . بنابراین سیف منذر سلطان حیره را که عرب بود
وادار کرد او را بدربار ایران معرفی نماید . انوشیروان سفیر را در تالار
یارگاه خود پذیرفت .

شاه بر اورنگ با شکوه خود نشست و سر را زیر دهبیم خمره مانند
عظیمی که با زنجیر از سقف آویخته شده بود قرارداد : یاقوت و زمرد
و مروارید و احجار کریمه دیگر بر تارک او میدرخشید ، و در عین اینکه
این تاج جلوه گاه جلال و جبروت سلاطین ساسانی بود از ظلم و ستم آنها
نیز حکایت میکرد .

سیف ابن ذی یزن پس از ورود بتالار زمین ادب بیوسید و در پیشگاه
آن مظهر حشمت و عظمت چنین گفت :

« شهر یارا ! زاغ و زغن کشور ما را فرا گرفته است ! » انوشیروان
پرسید : « مقصود کدام زاغ و زغن است ؟ زاغ و زغن حبشه یا هند ؟ »
سیف جواب داد : « مقصود حبشه است . به پیشگاه شاه آمدم که برای
دفع آنها مدد جویم . کشور من پس از دفع آنها تحت ولایت و فرمان شاه
قرار خواهد گرفت زیرا ما شاه را بر آنها ترجیح دهیم . »

انوشیروان پاسخ داد : « مملکت تو از ما خیلی دور و بسی درمانده
و فقیر است و جز گوسفند و شتر چیزی ندارد و مرا باینکار رغبت نباشد
و نمیتوانم بعربستان لشکر کشی کنم . »

سپس انوشیروان ده هزار درهم با خلعت باز بخشید و او را مرخص
نمود . فرستاده حمیری هنگام خروج از کاخ شاهنشاهی در اهرم طلای

مرحمتی را مشت مشت پیش ملازمان در گاه و غلامان
کشور گشائی و کنیزان که در اطراف ایستاده بودند بر بیخت و آنان
اقتصادی نیز باشتاب و ولع چنگ چنگ بر بودند. همینکه پادشاه

از این امر آگاهی یافت دگر بار سفیر را طلبید و از او بازخواست نمود
 که چگونه ویرا جرأت چنین رفتاری نسبت بعطیه ملوکانه بوده است؟
 سفیر پاسخ داد: « جز این چه میکردم؟ کوههای مملکت ما سوای زر
 و سیم چیز دیگری ندارد. » چون شاه این سخن بشنید دانه‌ای را که
 بدین سان سفیر حمیری بزیر کی و زرنگی پیش وی نهاد فروداد و مانند
 مرغ بدام افتاد. آنگاه فرمان داد فرستاده یمن بماند و موضوع را نزد
 مشاورین شاه طرح نماید. یکی از رایزنان شاه عرض کرد: « شهریارا
 آیا نتوانی کسانی را که بقصد اعدام با کنند و رنجیر بزنند ان افکنده‌ای
 باین شخص دهی؟ زیرا اگر هلاک شوند منظورت بر آید و هر گاه آن
 کشور را بگیرند قلمرو فرمانروائی شاه توسعه یابد. »

این نقشه هوشمندانه را که در عین کشور گشائی مایه صرفه جوئی
 در مخارج کشور بود با شور و شعف تصویب کردند. زندانها بازرسی شد
 و عده‌ای مرکب از هشتصد تن تبهار محکوم بمرگ

نیروی
اعزامی ایران بفرماندهی سرداری کهن سال و بازنشسته بنام و هرز
 فی الحال آراسته شد. راویان این داستان چنین گویند

که و هرز بحدی پیر و فرتوت بود که پلک های چشمش بسته و خوابیده
 و باختیار و اراده او بالا نمیرفت و چون قصد تیر انداختن میکرد ناچار
 بایستی هر دو پلک را بالا بکشند یا طوری ببندند یا نگهدارند که روی
 چشم را بگیرد (۱). نیروی مزبور با هشت کشتی همراه سیف اعزام گردید.

(۱) برای تحقیق در اصل و منشأ این تفصیل شگفت که در جای دیگر بمناسبت

دیگری نیز ذکر شده است رجوع شود به تاریخ ساسانیان تألیف نواد که، Nöldeke, Sasaniden صفحه ۲۲۶ حاشیه شماره ۱.

دو کشتی بین راه غرق شد. شش کشتی صحیح و سالم بساحل حضرموت رسید. نفرات لشکر کوچکک ایران ششصد تن بودند. قوای اعزامی یمن هم بکمک این نیرو آمد. خبر این حمله جسورانه بزودی بمسروق رسید. مسروق با سپاهیان خود حرکت کرد و آماده کارزار شد. و هرز ضیافت بزرگی برای همراهان خود برپا ساخت و هنگام بزم و باده گساری سفائن را آتش زد و ذخائر غذائی آنها را نابود کرد. سپس در آن بزمگاه نطقی ایراد نمود که جز رزمگاه راه دیگری نیست و مردانه باید وارد کارزار شوند. یا مرگ یا فیروزی! چون چاره منحصر بود بفرمان او سر نهادند و جنگ آغاز شد.

و هرز از کسانی که گرد او ایستاده بودند با اشاره خواست پادشاه حبشه را باو نشان دهند. در پیشانی پادشاه یاقوت بسیار درشتی باندازه یک تخم مرغ میدرخشید و تلالؤ یاقوت در انظار او را

خندنگ

تاریخی و هرز بر جسته و شاخص کرده بود. پس موقعی مناسب را انتخاب نمود و تیری از ترکش خود بسوی او رها کرد. پادشاه بر قاطر خود سوار بود. تیر درست وسط یاقوت خورد و یاقوت ریز ریز شد و پیشانی مسروق شکافت.

مرگ پادشاه علامت شکست و هزیمت حبشیه بود. ایرانیان فاتح حبشیه را بیرحمانه قتل عام نمودند و اوی متعرض متفقین عرب و حمیریها نشدند. یمن جزء ایالات ایران شد و نخستین

یمن حکومت نشین ایران

حکمران آن فاتح یمن و هرز بود (سیف بن ذی یزن هم چندی در آنجا مرزبانی و حکومت کرد). سپس

پسر و هرز و نوادگان و اعقاب او فرماندار و صاحب اختیار بودند تا سرانجام در زمان محمد مصطفی (ص) یکی از ایرانیان بناء باذان که از خانواده دیگری بود حاکم شد. حتی در اوائل عصر اسلام در باره بنی الاحرار سخنها میشنویم و مراد همان ساکنین ایرانی تتراد یمن باشند که عرب آنها را بنی الاحرار میخواند.